

جنگ اوکراین و تحولات ژئوپولوچیک

م مهرزاد

پس از جنگ دکترین آمریکا جهان تک قطبی به سردمداری آمریکا بود. اما بنا به ذات سرمایه داری - رقابت برای منافع بیشتر - قطب بندی های جدیدی شکل گرفتند و صفات آرایی های با فرمول های متفاوتی ایجاد شدند. چین با بالاترین رشد اقتصادی روز به روز فاصله خود را با آمریکا کمتر کرد و از سوی دیگر اروپا نیز برای حفظ موقعیت خود به یکپارچگی بیشتری روی آورد و وزن اقتصادی و سیاسی اتحادیه اروپا را در جهان افزایش داد. روسیه بعنوان وارث شوروی سابق هر چند به مثابه یک ابر قدرت امپریالیستی باقی ماند اما قادر نبود تمام اقمار گذشته شوروی را حفظ کند و دکترین آمریکا و اروپا نیز کسب بازارهای جدید از طریق گسترش اقمار شوروی سابق از روسیه با قدرت در دستور کار قرار گرفت. مقاومت روسیه گاه شکست خورده و گاه پایدار، از روسیه یک قدرت درجه دو جهانی ایجاد کرد. روسیه اقمار های زیادی را چه در جریان جنگ و چه در جریان رقابت با سرمایه ثابت پیشرفت و البگاریشی مالی بزرگ غرب، از دست داد. و حتی برخی از این اقمار و حوضه های نفوذ شوروی سابق از طریق جنگ چه مستقیم و چه نیابتی باز پس گرفته شدند. - نمونه های لیبی، یوگسلاوی، برخی جمهوری های سابق شوروی مثل لیتوانی، لتونی، استونی، گرجستان، رومانی، چک، اسلواکی، مجارستان، اندیپی، آنگولا از جمله این مواردند که یا به آرامی و یا در جریان جنگ های نیابتی به سمت غرب رفتند. حتی در کشورهایی که روسیه قدرت سیاسی دست نشانده ای دارد و یا پایگاه های نظامی دارد، بازار اقتصادی آن کشورها را نمی تواند کاملاً در اختیار بگیرد زیرا توان رقابت اقتصادی با آمریکا و اروپا را ندارد. عده صادرات روسیه در جهان: نفت، گاز و سلاح هستند و اینها به هیچ وجه کفایت نمی کنند تا در رقابت اقتصادی گسترش داشته باشند. برابری کند.

دکترین روسیه در طی دو دهه گذشته برای اینکه بیش از این به عقب رانده نشود اول تکیه بر قدرت نظامی بزرگ خود برای حفظ مناطق تحت نفوذ بوده است و دوم: نزدیکی و متحد شدن با چین به مثابه قدرت بزرگ اقتصادی و سیاسی جهان بود که روز به روز با غرب فاصله بیشتری می گرفت. تکیه بر این دو اهرم تا حدودی موقعیت جهانی روسیه را تثبیت کرد و در عرصه اقتصادی با پیمان شانگهای جزئی از بلوك بندی اقتصادی قدرتمندی شد که چین می توانست جبران کمبود های اقتصادی روسیه را در آن بعنوان یک قطب اقتصادی جهانی پر کند. رشد اقتصادی چین با تکیه به ترکیب ارگانیک سرمایه ای که برای هیچ قدرت امپریالیستی دیگری ممکن نبود یعنی ترکیب سرمایه ثابت پیشرفت به نیروی کار بسیار ارزان، هشت درصد بود و به همین دلیل به سرعت از بسیاری از کشورها پیشی گرفت و فاصله خود را با آمریکا و اروپا کمتر و کمتر کرد. در چنین بالاگه قدرتی چشم انداز افول غرب و پیشروی بلوك اقتصادی شانگهای به رهبری چین وجود داشت. به این اعتبار در دوره ترامپ جمهوری خواهان آمریکا بخش گسترش داشت از پیمان های سازمان تجارت جهانی-تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری آزاد- را زیر پا گذاشت و با بستن تعرفه های گمرکی و خارج شدن از پیمان ها و محدود کردن سرمایه‌گذاری ها بازار های اقتصادی چین را محدود کرد و رشد اقتصادی چین به شش درصد کاهش یافت. در سیاست جمهوری خواهان به رهبری ترامپ حفظ موقعیت جهانی آمریکا از طریق بر هم زدن توافقات حتی از طریق تحریم های اقتصادی دنبال شد و این مسئله هر چند موقعیت آمریکا در مقابل چین را بهبود بخشد اما روابط با بسیاری از متحدین آمریکا مثل اروپا و ترکیه نیز

آسیب دیدند و به این اعتبار بین آنها و آمریکا فاصله ایجاد شد. چند قطبی شدن بیشتر بین قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای به موقعیت آمریکا نیز لطمه زد ولی دکترین ترامپ تنها تکیه بر برتری آمریکا به هر قیمتی بود. با سر کار آمدن دمکرات‌ها به رهبری بایدن تبیین دیگری در استراتژی اقتصادی- سیاسی آمریکا ایجاد شد. از یکسو از بسیاری از تعریف‌ها و تحریم‌هایی که ترامپ وضع کرده بود خارج نشند و آن‌ها را همچنان به خدمت گرفتند و از سوی دیگر نزدیکی به اروپا و متحده‌منطقه‌ای در دستور کار قرار گرفت. خلاء ایجاد شده بین اروپا و آمریکا و بسیاری از متحده‌منطقه‌ای در دیگر مناطق با شریک کردن آن‌ها در منفعت‌های اقتصادی و سیاسی و ایجاد بلوک غرب و نه صرفاً آمریکا جبران شد و یا در جریان جبران است. اما خطر بزرگ یعنی بلوک چین روسیه و بعارتی پیمان شانگهای همچنان به قوت خود پابرجا بود و هست و با پیوستن هند به پیمان شانگ‌های، این خطر بزرگ‌تر نیز شد.

درواقع دکترین جهان تک قطبی که پس از فروپاشی شوروی توسط برژینسکی تدوین شده بود و در دستور کار آمریکا قرار داشت جای خود را به دکترین حفظ برتری آمریکا در جهان چند قطبی داده است. تنها در اتحاد با اروپا و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای است که آمریکا می‌تواند قدرت برتر جهان بماند و با بلوک چین رقابت کند. هر چند این مسئله به معنای سهیم کردن اروپاییان در فوق سود های جهانی است ولی این معادله ای برداشت بین آمریکا و اروپا است. واضح است که این معادله و صفت بندی جدید به راحتی بدست نمی‌آید و تنها با تحولات عظیم جهانی این صفت بندی‌ها ممکن است. چه سیاست‌های راهبردی دوران ترامپ و چه سیاست راهبردی بایدن در همکاری با اروپا هر کدام تا حدودی توانستند دور موتور رشد اقتصادی چین را بگیرند. رشد اقتصادی چین از هشت درصد به هفت، سپس شش و امسال پنج درصد پیش بینی شده است. و متقابلاً رشد اقتصادی آمریکا به چهار درصد رسیده است و از این نظر رشد اقتصادی چین و آمریکا به هم نزدیک شده است.

جنگ اوکراین نقطه عطفی در بلوک بندی قدرت‌های جهانی

یکی از مؤلفه‌های حفظ اتوریته جهانی قدرت برتر نظامی و داشتن متحده‌منم و بزرگ است. قبل از فروپاشی شوروی و در دوره گورباچف توافق شد تا ناتو یک اینچ هم به سوی شرق و درواقع روسیه پیشروی نکند اما پس از فروپاشی شوروی ناتو سیاست راهبردی خود را بدون اعلام رسمی تغییر داد و کشورهای بلوک شرق و حتی برخی کشورهای جدا شده از شوروی سابق را به عضویت پذیرفت. لهستان، رومانی اسلونی، چک، مجارستان، استونی، لیتوانی، لتونی و ... به عضویت ناتو در آمدند و اعضای ناتو به سی و دو کشور رسیدند. این در حالی بود که چند قدرت جهانی که هر یک خود ابرقدرت نظامی هستند، عضو پیمان اتلانتیک شمالی می‌باشند. آمریکا بزرگ‌ترین قدرت جهانی، بریتانیا، فرانسه، ترکیه از این جمله هستند. اما در دوره ترامپ شکاف بزرگی در بین اعضای ناتو شکل گرفت. اروپا و آمریکا از هم فاصله گرفتند انگلستان از اتحادیه اروپا جدا شد و کار تاجیی پیش رفت که حتی اروپا موضوع ایجاد نیروهای مستقل نظامی اروپا را در دستور کار بررسی قرار داد. اما با سر کار آمدن بایدن و تغییر دکترین قدرت سیاسی آمریکا، شرایط تغییر کرد.

اکنون ماجراهی جنگ اوکراین نقطه عطفی است در نتیجه این تحولات ذکر شده که نتایج گسترده‌ای را نیز در جهان به دنبال خواهد داشت. تقاضای عضویت اوکراین در ناتو هر چند با واکنش شدید روسیه مواجه شد اما باعث نگردید تا ناتو عضویت اوکراین را رد کند. بسیج نیروهای روسیه در مرز اوکراین و برگزاری مانور‌های گسترده تهدید آمیز نیز کاری از پیش نبرد و نه اوکراین و نه ناتو مسئله عضویت اوکراین در ناتو را از دستور کار خارج نکردند. عضویت اوکراین در ناتو یک پیشروی بزرگ علیه روسیه است. در صورت عضویت اوکراین در ناتو مشک‌های

ناتو با کمتر از ده دقیق می‌توانند مسکو و سن پترزبورگ را بزنند. این تهدیدی جدی نظامی است که روسیه را در موضع ضعف در مقابل ناتو و عبارتی دیگر غرب قرار میداد. در نهایت با حمله همه جانبه روسیه به اوکراین شرایط به سرعت دستخوش تغییر شد. سیاست بازدارنده‌ی امپریالیستی روسیه در مقابل امپریالیسم آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی هر چند سیاست راهبردی غرب و بازوی نظامی آن را متوقف می‌کند اما شرایط بسیار وخیمی برای روسیه بیار آورده است. یکی از پیامدهای جنگ آوارگی و کشتار مردم اوکراین است. اما این تازه اول ماجرا است. تحریم‌های گسترده و بی سابقه و همه جانبه علیه روسیه، اقتصاد این کشور را تحت فشار قرار داد و ارزش روبل بیست درصد کاهش یافت. اما تأثیرات درازمدت تحریم‌های اقتصادی روسیه بسیار بیشتر است. محرومیت از دسترسی و استفاده از سوئیفت تجارت روسیه را فلچ خواهد کرد. سه صادرات مهم روسیه یعنی نفت، گاز و سلاح دیگر ممکن نیست مثل گذشته جریان داشته باشد. تحریم‌های گسترده اقتصادی، اقتصاد روسیه را در انقباض شدیدی قرار خواهد داد و هر چند غرب نیز صدماتی می‌بیند اما روسیه توان مقابله همه جانبه را ندارد. جنگ اوکراین این فرصت طلائی را برای آمریکا فراهم آورده تا از یک طرف اجماع جهانی علیه روسیه ایجاد کند و به عبارتی دیگر جبهه غرب به رهبری خود را به شدت تقویت کند. از سوی دیگر پیام جهانی به همه قدرت‌های منطقه‌ای جهانی دارد که در صورت مقابله با غرب به سرنوشت روسیه گرفتار خواهد شد. این ضربه بزرگی به پیمان شانگهای و چین نیز هست. بزرگترین متحد جهانی چین یعنی روسیه نه تنها به شدت تضعیف خواهد شد بلکه حتی قابل حمایت و پشتیبانی نیز نیست وکشورهایی مثل هند که هم عضو پیمان شانگهای هستند و هم روابط اقتصادی گسترده‌ای با آمریکا و اروپا دارند نیز این مولفه را در مناسبات خود لحاظ خواهند کرد. به همین اعتبار چین چه در شورای امنیت و چه در مجمع عمومی سازمان ملل رأی ممتنع در رابطه با حمله روسیه به اوکراین داد. در متن اوضاع نظامی-سیاسی و اقتصادی جهانی منفعت هیچیک از قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نیست که با روسیه همکاری کنند. - به جز جمهوری اسلامی که خود در تحریم و شرایط خاصی است- اروپا و آمریکا نه تنها نیمی از اقتصاد جهان را در اختیار دارند بلکه مکانیزم‌های مالی، بانکی و سرمایه‌گذاری را نیز تا حدود زیادی در قبضه خود دارند و لذا قدرت‌هایی مثل هند، ترکیه و ... نمی‌توانند خارج از این مناسبات منفعت‌های خود را پیش ببرند. آمریکا و اروپا حداًکثر استفاده از موقعیت ایجاد شده را به نفع خود می‌برند و معادلات جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. نیروهای نظامی بیشتری به شرق اروپا گسلی شدند، اقتصاد رقیب بزرگ یعنی روسیه به چالش کشیده شده و چین متحدی بزرگی را از دست میدهد و فاصله‌ی بین اروپا و آمریکا تا حدود زیادی پر خواهد شد و قدرت‌های منطقه‌ای را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد.

هر چند تحریم‌های نفت و گاز روسیه تأثیر خود را بر اقتصاد آمریکا و اروپا نیز گذاشته و قیمت سوخت، حمل و نقل و دیگر کالا‌ها را افزایش داده است و طبیعتاً فاصله طبقاتی را افزایش خواهد داد اما این فشار اقتصادی با فشار و بحران تحمیل شده بر روسیه قابل مقایسه نیستند.

چین متقابلاً نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و موقعیت بدست آورده در جهان را با اشتباهات روسیه تکرار نخواهد کرد. مبارزه چین در میدان اقتصاد با غرب شانس و احتمال مقابله درازمدت بیشتری خواهد داشت هر چند چین در مورد تایوان و به طور کلی حق حاکمیت در دریای پاسیفیک را با افزایش قدرت نظامی دنبال می‌کند اما دکترین روسیه که متکی بر بازوی نظامی خیش است را در دستور کار قرار نخواهد داد. میدان جنگ اقتصادی دکترین اصلی چین برای حفظ یا پیشروی موقعیت خود است.

جنگ اوکراین، ادامه سیاست‌ها و مبارزه طبقاتی

حمله گسترده روسیه با دهها هزار نیروی نظامی و ادوات بی شمار نظامی با انگیزه‌ی بازدارندگی از پیوستن اوکراین به ناتو، همراه با آوارگی و تخریب وسیع شهرها همراه است. حدود پنج میلیون نفر تا کنون آواره شده‌اند و عده‌ای از غیر نظامیان نیز کشته شدند. روسیه تا فتح کیف پیش خواهد رفت و چه شرق اوکراین را جدا کند و چه تمام اوکراین را فتح کند عامل کشتار هزاران نفوذ آوارگی میلیون‌ها مردم در اوکراین است. مردم قربانی اختلافات و کشمکش‌های ابرقدرت‌ها شده‌اند و روسیه با تکیه بر دومین ارتش قدرت مند دنیا که در اختیار دارد مردم اوکراین را به خاک و خون کشیده است.

از سوی دیگر دولت ناسیونالیست اوکراین به رهبری زلنسکی با منع کردن خروج همه‌ی مردھای هجده تا شصت سال و تبلیغات ناسیونالیستی آنها را وادار به پیوستن به ارتش می‌کند و با کمک‌های نظامی گسترده آمریکا و اروپا به ارتش اوکراین آتش جنگ بیشتر شعله ور می‌شود و استراتژی فرسایشی کردن جنگ برای به زانو در آوردن روسیه را پیش می‌برند. دولت اوکراین که با کودتای دست راستی و انقلاب مخلع علیه رژیم وابسته به روسیه بر سرکار آمد پرو غربی است و بخصوص روابط نزدیکی با آمریکا دارد. دولت زلنسکی در استفاده از گروه‌های فاشیستی برای سرکوب فعالین کارگری که یک مورد معروف آتش زدن ساختمانی که چهل تن از فعالین کارگری در اودسا به آن پناه آورده بودند و همه آن‌ها در آتش سوختند و دست‌های پشت پرده دولت در حمایت از گروه‌های فاشیستی در آن وجود داشت و از این طریق موقعیت خود را تثبیت کرد اکنون خود را ناجی مردم معرفی می‌کند.

آنچه که اکنون مردم اوکراین را به گوشت دم توب تبدیل کرده مجموع سیاست‌ها رویکردها و منافع طرفین جنگ که شامل روسیه، دولت اوکراین، ناتو و کشورهای امپریالیستی غربی است که هیچیک منفعت مردم اوکراین را در نظر نگرفته و نمی‌گیرند. توجیحات افراد پرو غربی چون مرتضی محیط و حتی قره گوزلو که به امپریالیست بودن روسیه اعتراف دارد مبنی بر نازی زدایی توسط پوتین واقعی نیست چرا که هر چند دولت دست راستی زلنسکی از گروه‌های فاشیستی بهره می‌برد و حتی آنها به ارتش اوکراین پیوستند اما ماهیت و رویکرد این دولت نه به مثابه یک دولت فاشیستی که اروپا و جهان را تهدید کند بلکه به عنوان یکی از بلوک‌های قدرت غرب در مناسبات کاپیتالیستی قابل بررسی است و جایگاه دارد. با هیچ توجیهی نمی‌توان روسیه را بهتر و اقدامش را پیشرو دانست بلکه تنها در چارچوب منفعتی امپریالیستی که در تقابل با غرب قرار گرفته قابل بررسی است.

در سوی دیگر نیز موجی توسط مدیاهای غربی به راه افتاده که اعتراضات ضد جنگ را صرفاً به مقابله با روسیه تبدیل کند و از زلنسکی قهرمان ساخته و ناتو را ناجی مردن اوکراین معرفی می‌کند. چنین تبیینی که منافع امپریالیست‌های غربی را در بر دارد سعی دارد پوتین را نماینده دولتی فاشیست نشان بدهد و دولت زلنسکی و دولت‌های غربی را بازدارنده نیروهای فاشیستی قلمداد کند. این زاویه برخورد نیز آری از این حقیقت است که جنگ دو طرف دارد است، نمی‌توان نقش دولت زلنسکی و ناتو را در برابر افتادن این جنگ و منفعت هایی را که دنبال می‌کند را نادیده گرفت. همه کسانی با عنوان چپ از یکی از طرف‌های جنگ حمایت می‌کند با تأکید بر «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» چنین موضع می‌گیرند و با هزار و یک استدلال تاریخی و موردی تلاش دارند یکی از طرف‌های درگیر را بهتر و دیگری را عامل جنگ معرفی کنند تا جانب داری از یکطرف قابل توجیه باشد. اما آن‌ها عامدانه فراموش می‌کنند که از منظر مارکسیستها اینکه چه قدرتی جنگ را آغاز کرده یا دیگری دفاع کننده است و یا اینکه کدام یک برتری نظامی دارد و دیگری ضعیفتر است، تعیین نمی‌شود بلکه بر اساس منافع طبقاتی که طرفین در آن جنگ دارند و سیاست‌هایی که تا قبل از جنگ داشته‌اند و اکنون نیز از طریق جنگ دنبال می‌کنند ارزیابی می‌شوند.

در عصر امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه داری ما دولت و جریانات سرمایه داری متفرقی و پیشرو و بهتر و بذر نداریم بلکه در مقیاس جهانی واقعیت این است که تضاد کار و سرمایه جهانی شده و در قالب تضادهای بین دول سرمایه داری و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای منفعت طبقاتی کارگران و مردم وجود ندارد. این‌ها تز هایی کلیشه‌ای و تکراری نیستند بلکه واقعیات جاری و دنیای کنونی است که با وجود تشتن و پراکندگی طبقه کارگر و سوسیالیست‌ها هر چه بیشتر باید بر آن‌ها تأکید کرد. قطب بندی‌های جدید بین قدرت‌های جهانی سرمایه داری که با جنگ‌های منطقه‌ای و حتی دخالت‌های مستقیم نظامی هر چه بیشتر خود را نشان می‌دهند منفعتی برای مردم ندارند و مخالفت‌ما با تمامیت جنگ از هر سو باید باشد که توده‌ها تنها گوشت دم توپ آن هستند. کنگره آمریکا سیزده و شش دهم میلیارد دلار برای کمک نظامی و اقتصادی به دولت زلنسکی تصویب کرده است و کشورهای اروپایی نیز همگی به ارسال اسلحه برای دولت زلنسکی مشغولند. رقم قابل توجه مصوب کنگره آمریکا برای دامن زدن به جنگی است که قربانیان آن مردم اوکراین هستند و دولت روسیه نیز در کشتار و آوارگی مردم برای پیروز شدن در جنگ هیچ کم نمی‌گذارد. اما مخالفین واقعی جنگ که در چند بیانیه از طرف کمونیست‌های روسیه و اوکراین خود را نشان داد اکنون بیش از هر جا در روسیه عرض اندام می‌کنند، هزاران نفر در روسیه به طور مدام تظاهرات ضد جنگ برگزار می‌کنند که عمدتاً چپ هستند. حزب کارگران کمونیست روسیه یکی از سازمان دهنگان این اعتراضات است و برخلاف حزب کمونیست روسیه- همان حزب کمونیست سابق شوروی- که پشتیبان حمله نظامی روسیه است موضع‌گیری مارکسیستی ضد جنگ داشته و اکنون هزاران نفر در جریان اعتراضات ضد جنگ در دهها شهر روسیه بازداشت شده‌اند. سربازان روسیه و اوکراین نیز قربانی تبلیغات ناسیونالیستی دولت‌های خود هستند و بی‌جهت بروی هم سلاح به دست گرفته‌اند. هزاران سرباز از دو طرف در این جنگ ارجاعی کشته شده‌اند.

مبازه ضد جنگ در روسیه محبوبیت پوتین را که طی چند سال با تقویت افسار بینابینی و تبلیغات ناسیونالیستی در مقابل غرب کسب کرده بود تا حدود قابل توجهی از شروع جنگ تا کنون از دست داده است. چپ انقلابی بار دیگر در روسیه سر برآورده و رهبری اعتراضات ضد جنگ را در دست دارد. هر چند تأثیرات میدیاهای غربی در جهت تقویت اپوزیسیون دست راستی است و ناوالنی را تبلیغ می‌کنند اما زیاد ره به جایی نبرده‌اند. نیروهای مردمی و چپ انقلابی در روسیه نیرویی مادی است که در مقابل جنگ ارجاعی و دولت امپریالیستی پوتین قد علم کرده‌اند.

در ایران نیز که نیروهای پرو غربی در اپوزیسیون هستند و جمهوری اسلامی در اتحاد و همکاری با روسیه منفعت خویش را دنبال می‌کند، نیروهای دست راستی تبلیغات ضد جنگ را به مثابه حمایت از نیروهای ناتو و دولت زلنسکی جا می‌زنند و تلاش دارند تا با این شرایط موقعیت اپوزیسیون راست و پرو غربی را تقویت کنند. اینکه حکومت جمهوری اسلامی متحد روسیه است نباید از روشنگری در باره ماهیت ناتو و اهداف امپریالیستی کم کند. سرمایه داری در هر قالب هر جناحی در مقیاس وطنی و منطقه‌ای و جهانی چیزی جز فلاتک و جنگ و استثمار برای توده‌ها و کارگران به همراه ندارد و در تقابل با یک گرگ نباید به گرگ‌های دیگر پناه ببریم.